

❖ نکته‌پردازی و مضمون‌سازی در شعر و ادب پارسی ❖

□ دکتر بهمن سیدنظری □

گروه فارسی

مضمون‌سازی و نکته‌پردازی که جز از سخنوارن هنرمند و نویسندگان چیره دست آنهم نه در همه آثار بر نیاید لطیف‌ترین و دل‌انگیزترین ویژگی ادبیات است که منبع و آفریننده آن تخیل شاعرانه و تعلیل هنرمندانه است. تعلیل شاعرانه و تخیل ماهرانه که تشنگان ادب را سیراب و آرزومندان و شیفتگان هنر را خرسند می‌سازد، آنچنان شور و نشاط و شوق و انبساط در دل و جان بر می‌انگیزد که خواننده و شنونده را به جهان رویا و الهام می‌برد. مضمون و نکته، اختصاص به شعر ندارد و در نثر نیز که آفریده طبع و قاد است از راه تخیل و ابتکار و نقش آفرینی پدیدار می‌گردد.

«نویسنده به معنی خاص کسی است که اندیشه یا خیالی در سر دارد که می‌پندارد در سر دیگران نیست و این ساخته ذهن خود را به وسیله نوشتن به دیگران می‌نمایاند، به این معنی نویسنده آفریننده است، یعنی چیزی به وجود می‌آورد، یا به عبارت دیگر اجزایی را ترکیب می‌کند و از آنها صورتی می‌سازد که پیش از آن نبوده است. به موجب این تعریف هنر جز همین خلق و ابداع نیست.»^(۱) مضمون‌سازی و نکته‌پردازی را پاره‌ای از تذکره نویسان «خیال‌بندی» عنوان کرده‌اند و شاعران مضمون‌ساز را خیال‌بندان نامیده‌اند. چنانکه صاحب تذکره- مخزن الغرائب دربارہ میرزا جلال اسیر اصفهانی در گذشته به سال ۱۰۶۴ هـ ق

می نویسد که:

«وی، بانی بنای خیال بندی است و خیال بندگان این زمان به پیروی او سرافتخار به آسمان می ساینند. (۲) گرچه طرز خیال از قدیم است لیکن میرزای مزبور اساس سخنوری را بر همین طرز نهاد.»

از جمله اخیر این نتیجه نیز حاصل است که همچنانکه گفته آمد منبع و سرچشمه جوشان و فیاض شعر تخیل است و تا شعر به وجود آمده مضمون سازی و به گفته اینان خیال بندی با آن توأم بوده است،

ویژگی نخستین مضمون از نظر شکل، تازگی لفظ و ابتکاری بودن ترکیب است. طلب آملی می گوید:

آرایش معنی چه بود تازگی لفظ در نطق سبکروح تر از جوهر جان باش
و از نظر معنی تازه بودن، اختراعی بودن، بلند بودن، حتی بیگانه بودن آن است:
چو باغ دهر یکی تازه گلشنم طالب بهار تازه من معنی جدید من است

□

خیالبافی از آن شیوه ساختم طالب که اختراع سخن های خوش قماش کنم

□

هر بیت عاشقانه که طالب سرود دوش بیگانه بود لیک به گوش آشنا رسید

□

اینک به ملک ناطقه عید سخنوری است کابرو بلند کرده هلال معانیم
ویژگی دیگر مضمون سازی به کار بردن صنعت بدیعی «استعاره» است که اهمیت خاص دارد:

ز ساده گویی افسرده نادمم طالب

من و سخن به همان طرز استعاره خویش

سخن که نیست در او استعاره نیست ملاحظ

نمک ندارد شعری که استعاره ندارد

در این باره از نظر ادبیات تطبیقی می گوئیم که مضمون سازی و نکته پردازی در ادبیات/اروپا خاصه اشعار فرانسه دیده می شود و باریک بینی و نکته پردازی و ظرافت و باریک بینی و دقیق و شکافنده از اصطلاحات رایج در ادبیات فرانسه است.

آناتول فرانس مضمون و محتوای شعر را در نظر دارد که گفته است:
 «شعر خوب مانند مضاربی است که تارهای روح ما را مرتعش می‌سازد و ما
 حس می‌کنیم که شاعر افکار خود را برای ما تشریح نکرده بلکه افکار خود ماست
 که از زبان او می‌شنویم.»^(۳) و باید بر این گفته افزود که شاعر به بیان آن افکار با
 اسلوب شیوا قادر است و ما از توصیف آن ناتوانیم.

باری سخن از مضمون سازی و نکته پردازی در شعر فارسی است که در برابر
 ساده‌گویی نمودار و با توجه به قواعد ادبی تفاوت این دو آشکار است. اگر فی
 المثل شعر ساده و روان به نقاشی کلاسیک تشبیه شود مضمون سازی به مینیاتور
 ماندگی دارد و نیز می‌توان آن را به خاتم‌سازی و منبت‌کاری مانده کرد که استاد
 سخن با برگزیدن واژه‌های نوین و اصطلاحات و ترکیبات نو آیین از یک سو و لطیف
 اندیشی و باریک بینی از سوی دیگر مضمونی دلنشین ابداع می‌کند. شاعر که
 می‌خواهد مطلبی را بیان کند می‌تواند آن را به طور ساده و روان بگوید و باز، اگر
 می‌تواند، با شیوه ویژه‌ای چنان بگوید که حاوی نکته و مضمون ابتکاری باشد.

بر این گفته می‌افزاییم که مضمون پردازی انعکاس ذهنی از برداشت عینی است
 که از محسوسات خارجی مفاهیم آرمانی ساخته و پرداخته می‌شود.
 روشن تر آنکه ببینیم شعر تا چه حدی انعکاس طبیعت و بازتاب نمونه‌های
 عینی است و تا چه حد توانسته از راه خلاقیت تخیلی و قدرت قریحه این انعکاس
 را نمایان سازد و از اشیاء بی روح لطیفه و بدیعه با روح پردازد.

از طبیعت به جان، از ماده به معنی، از پدیده بیرونی به جهان درونی، از تجلی
 عینی به بازتاب ذهنی، از الهام فطری به برگردان و نمایش ذوقی، این است مضمون
 سازی و نکته پردازی که خیال پروری و باریک اندیشی شیرازه بند آن است.

چنین شعری از تابش زیبایی و پرتو هنر بر روح شاعر پدید می‌آید و چنین
 سخنی است که در این شعر خوانده شده:

برتر از خورشید شد کار سخن	شب ندارد روز بازار سخن
عرش کرسی می‌نهد در زیر پای	تا گلی چیند ز گلزار سخن
منگر هر ملت و مذهب که هست	بر نمی‌خیزد به انکار سخن
بهر بازوی هنر ننوشته‌اند	هیچ تعویذی چو طومار سخن ^(۴)

از آنچه گفتیم این نتیجه حاصل است که افزون بر آنکه از محسوسات و عینیات معنویات و ذهنیات پدید می‌آید، مضمون از زندگی مایه می‌گیرد، آنچه در دور و بر ماست و آنچه به زندگانی ما وابسته است خیال‌گوینده را سرشار از هیجان می‌سازد و واقعیات حیات در بافت شعر جان می‌گیرد و الهامات شاعر روان شنونده را به ترنم می‌آورد.

نشخوار و واگویی مضامین کهنه ارزش خواندن و شنیدن را ندارد چه برای شاعر نکته سنج دایره سخن بی پایان است:
یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت

در بند آن مباش که مضمون نمانده است (۵)

ولی آفریدن مضمون نو به تخیل نو، دید نو، برداشت نو و درکی جز از درک عادی نیازمند است. از این رو تیزبینی و موشکافی، دیدن و فهمیدن ژرف و گسترده، علو بینش و اعتلاء خیال خمیرمایه اصلی مضمون سازی و نکته پردازی است.

اگر امور معنوی از عشق، جذبه، ایمان، عرفان، فلسفه، اعتقاد، اخلاص، ایثار، الهام بخش شعر باشد سخن در دایره اندیشه و تعقل و تفکر دور خواهد زد و در این زمینه اعتلاء شعر و بلندی پایه سخن از امور معنوی مایه می‌گیرد و شعر این معنویات را با واقعیات زندگی و حقایق اجتماعی انس و الفت می‌دهد و انسان مادی و جامعه غرق در تمنیات را مسحور افکار روحانی و اندیشه‌های بلند و آسمانی می‌سازد.

اینک ببینیم نکته پردازان و مضمون سازان سبک و شیوه خود را چگونه توصیف کرده‌اند و مخالفان چه گفته‌اند.

صائب آن را «طرز تازه» می‌نامد:

به طرز تازه قسم یاد می‌کنم صائب

که جای بلبل آمل در اصفهان خالی است (۶)

ظفر احسن آن را «تازه‌گویی» می‌داند:

طرز یاران پیش احسن بعد از این مقبول نیست

تازه‌گویی‌های او از فیض طبع صائب است

طالب آن را «شیوه تازه» می خواند:

طالب از هر روشی شیوه ما تازه تر است

روش ماست کز آن تازه ترین نیست پدید

و یا:

چو باغ دهر یکی تازه گلشنم طالب

بهار تازه من شیوه جدید من است

شاعری هم آن را «معنی نازک» و «موشکافی» تعبیر می کند:

به فکر معنی نازک چو مو شدم باریک

چه غم ز موی شکافان خرده بین دارم

اما این موج نو که در شعر گویندگان این سبک به اوج رسیده، پاره ای را که از درک آن و یا آوردن نظیر آن ناتوان بودند و یا با طرز فکر خاص و تقلید از گذشتگان دور به سبک های پیشین پای بند شدند بر آن داشت که این شیوه ظریف را طرز غریب بنامند و پیچیده اش بدانند.^(۷)

و از فصاحت قدما دور انگارند.^(۸)

ولی اکثریت تذکره نویسان و نقادان و سخن سنجان آن را با اصطلاحاتی از قبیل بلند فکری، معنی آفرینی، خرده بینی، خلاقیت در لفظ، ابتکار در معنی و بدیعه گویی توصیف کرده اند.^(۹)

در پایان این بحث می گوئیم که از گشت و گذار در مضامین شعری و داوروی سخن سنجانه به این نتیجه می رسیم که مضمون بر دو گونه است:

نخست مضامین ساده و نکات روشن که گیرائی آن در روانی بیان و تعلیل شاعرانه و تحلیل هنرمندانه است.

دوم مضامین و نکات تخیلی که نقش بند آن ترکیب تصویری مفاهیم استنتاجی از نمودهای خارجی با اوج گیری شهر خیال است.

اما باید افزود که این تقسیم بندی نه آنچنان تجریدی و انتزاعی است که مرزهای آن به دقت مشخص باشد ولی از دیده حقیقت بین پوشیده نیست. که اگر مضامین قسم دوم در طریق افراط و از راه تصنع پدید آید، پیچیده و بغرنج و بر طبع سلیم ناگوار خواهد بود. بی گفتگو مضامینی از این قبیل سروده شده که خواننده را بیزار و

شنونده را نکوهش و نفرت سرشار می‌سازد. قهراً چنین مضمون‌های بارد و ناهنجار پیش از گوینده آن از جهان رفته و در زباله دان زمان جای گرفته است.

بنابراین آنچه ناگفته پیداست و از شواهد و امثال نمودار است این است که گفته‌های شاعران بی‌مایه و سروده‌های بی‌ارج و پایه نه شایسته بحث و بررسی و نه سزاوار پژوهش و واریسی است بلکه منظور اصلی هر نکته لطیف و هر بیان ظریف و هر خیال باریک است که طراوت و دلنشینی از آن نمودار است، و زاده قریحه بلند و طبع ارجمند است.

در توصیف مضمون شاید این کوتاهی نمودار باشد که در شعر هر نوع اندیشه یا احساس یا همه گونه تفکرات فلسفی، اخلاقی، اجتماعی، علمی، ادبی، عرفانی می‌تواند انعکاس یابد، پس چگونه می‌توان شعر را از نظر مضمون باز شناخت؟ می‌گوییم که هر نوع بیان بی‌تکلف که مولود طبع روان باشد مانند آب گوارایی که از سرچشمه پرغلیان و جوشان جاری شود «معنی شعر» را تشکیل می‌دهد و بیان این معنی ساده با نکته لطیف که بازتاب باریک بینی و انعکاس رقت ذهن و دقت خیال باشد «مضمون شعر» را پدید می‌آورد خواه مشتمل بر حکمت و فلسفه و اندرز، خواه وصف طبیعت، خواه عشق و اشتیاق، خواه امور وابسته به زندگی باشد.

پس مضمون رخت زیبایی است که با آرایش دل انگیز بر پیکر معنی پوشانده می‌شود.

همچنانکه در نقاشی می‌توان «طبیعت مرده» را عیناً تصویر کرد و یا در پیکر تراشی جسم بیجان را همانگونه که هست نمودار ساخت و نیز می‌توان تصویر یا پیکره و حالت داد، شعر نیز همین حال را دارد و مضمون حالتی است که به معنی داده می‌شود.

بالجمله مضمون که می‌تواند از نوع ساده و بی‌پیرایه باشد یا از نوع تخیلی و آرایشی مثل هر پدیده هنری است که سیمای بدیعه‌ها با زیبایی دلنشین در آن نمایان می‌گردد.

نگاهی به سرگذشت مضمون:

برخی بر آنند که مضمون سازی و نکته پردازی و باریک اندیشی با سبک هندی یعنی در دوره صفویان در شعر فارسی آغاز شده و گویا شعر پیش از آن از مضمون بدیع و نکته لطیف عاری بوده است.

گرچه مضمون سازی و باریک اندیشی در اواسط دوران شعر فارسی فراوان تر شده و در دوره تیموریان و صفویان به اوج خود رسیده است ولی اشعار دورانهای نخستین نیز از مضمون و نکته عاری نیست، زیرا با توجه به تحول شعر فارسی از حیث (معنی) و (مضمون) آنچه مسلم است این است که شعر فارسی از آغاز پیدایش تا زمان ما با نکته سنجی و باریک اندیشی همراه بوده و این دو همزادند، و اگر چنانکه بخش زیادی از اشعار فارسی به ویژه در سبک های خراسانی و عراقی معانی ساده و روان و طبیعی داشته، بخشی نیز دارای مضامین نو و نکات باریک بوده است.

از دوران سامانیان و غزنویان تا برسیم به دوره مغول و تیموریان آثاری از مضمون، گرچه نه چندان زیاد، در اشعار فارسی می بینیم و در دوره تیموریان و جانشینان ایرانی آنان شعر فارسی در عین سادگی و روانی یعنی بیان مطلب و معنی به شکل طبیعی با صنایع بدیعی از لفظی و معنوی در آمیخته و موشکافی و باریک اندیشی و مضمون سازی رواج پیدا کرده و در دوره صفویان رونق و اعتلاء چشمگیر به دست آورده است.

به اشعار زیر از اشعار قدما، در حد نمونه توجه شود:

از رودکی:

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست ز خاک من همه نرگس دمد به جای گیاه

از عماره مروزی:

جای کمرت شعر عماره است همانا کز یافتنش خیره شود و هم خردمند

و یا:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن تا بر لب تو بوسه زخم چو نوش بخوانی (۱۰)

رشته جان که چو انگشت همه تن گره است به کدامین سر انگشت هنر باز کنم

از ظهیر فاریابی:

چند چون راغ هوس نقطه باطل باشم
ناخن فکرتم از سودگی افتاد از کار
و یا:
ز آه غم تیرگی آینه دل باشم
تا به کی عقده گشای گره دل باشم

آکنده چو غنچه گشتم از غم درباب
از رضی نیشابوری:
کز تنگدلی سر شگفتن دارم

چون قحط موی نیست ترا با چنان دو زلف
و یا:
آخر ز نیم تار چرا می کنی میان

در این زمانه نیابند محرمی چون شب
از عطار نیشابوری:
که همچو صبح به آخر نه پرده در باشد

از خشک لبی همیشه دریا طلبم
از روزبهان شیرازی:
ما دریائیم خشک لب زان سببیم

معذور بود زلف تو گر آشفته است
و یا:
زیرا که دو بیمار عزیزش خفته است

چون مردم دیده تا نیفتی ز نظر
از همام تبریزی:
در خانه خویش بایدت برد به سر

چون سر زلف تو بر عارض زیبا دیدم
و یا:
روز نوروز و شب قدر به یک جا دیدم^(۱۱)

رهروان را به شب دلیلی باید
از اوحدی مراغه‌ای:
من به بوی خوش آن زلف دراز آمده‌ام

هرق چو از رخت ای سرو داستان بچکد
هزار بار پس از مرگ زنده شاید شد
از آن حدیث لب بر زبان نمی‌آرم
ز شرم روی تو در باغ وقت گل چیدن
به حسرت رخ چون آفتاب اندر صبح
مرا تنی است که گویی همین نفس برود
معلق است مرا دل به طاعت تو چنان
چه سود چاه ز نخدان سرنگون که تراست
ز خاک لاله بر آید ز لاله جان بچکد
به بوی آب حیاتی کزان دهان بچکد
که نازک است و مبادا که از زبان بچکد
گل آب گردد و از دست باغبان بچکد
ستاره خون شود از چشم آسمان بچکد
ترا رخی است که پنداری این زمان بچکد
که گر به خویش اشارت کنی روان بچکد
چو قطره‌ای نگذاری که رایگان بچکد

زمان زمان به زلال لب تو تشنه‌ترم اگر چه شعر بگویم که آب از آن بچکد
نگاه داشته‌ام خون اوحدی تا تو رها کنی که بر آن خاک آستان بچکد
حافظ شیرازی شاعر شیرین سخن که در ۷۲۶ به دنیا آمده و در ۷۹۲ رخت از
جهان بریسته است با آنکه از بزرگترین سخن‌پردازان در لطافت معانی و سادگی و
رقت بیان است شاعر نکته‌پرداز و مضمون ساز و باریک‌اندیش قرن هشتم نیز
می‌باشد. به نظر می‌رسد که پژوهندگان اشعار حافظ از جنبه ادبی یا به این نکته بر
نخورده‌اند و یا نخواستند آن را نمودار سازند. دیوان حافظ با همه افکار عرفانی و
تخیلات عاشقانه و شاعرانه آن چنان از بدیعه و مضمون سرشار است که می‌توان
وی را با دید و برداشت ادبی محض شاعر مضمون ساز و نکته پرداز به شمار آورد.
می‌توان این داوری را درباره وی کرد که با همه عشق و جذبه و شور و حال و با
همه عقاید عرفانی و مکارم اخلاقی و با همه الهامات آسمانی و با همه ایمان به
حقایق معنوی زیباییهای سخن را در اشعار خود منعکس ساخته و جنبه‌های ادبی را
الزام داشته است. دل‌ریاترین و لطیف‌ترین مضمون‌ها و نکته‌ها در شعر حافظ
آنچنان تابش و درخشندگی یافته که دلها را مسخر خود ساخته است. اینک برای
نمونه چند شعر از این استاد بزرگ سخن می‌آوریم تا نمونه‌ای برای مضامین لطیف
باشد:

شمع گر زان لب خندان به زبان لافی زد

پیش عشاق تو شبها به غرامت برخاست

اساس تویه که در محکمی چو سنگ نمود

ببین که جام زجاجی چه طرفه‌اش بشکست

چو غنچه بر دل مسکین من گره مفکن

چو عهد با سر زلف گره گشای تو بست

*

آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت

بر شمع نرفت از گذر آتش دلسوز

*

چمن‌آرای جهان خوشتر از این غنچه نیست

جان فدای دهن ت باد که در باغ نظر

*

میان خنده می‌گیریم که چون شمع اندرین مجلس
زبان آتشینم هست اما در نمی‌گیرد

*

گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد

*

با همه عطف دامت آیدیم از صبا عجب کز گذر تو خاک را مشک ختن نمی‌کند

*

لاله بوی می‌نوشین بشنید از دم صبح داغ دل بود به امید دوا باز آمد

*

به طرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام
خون دل عکس برون می‌دهد از رخسارم

*

سر به آزادگی از خلق برآرم چون سرو گر دهد دست که دامن ز جهان در چینم

*

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

*

همای گو مکن سایه شرف هرگز بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

*

به می پرستی از آن نقش خود برآب زدم که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

*

تا بنفشه می‌دهد طره مشکسای تو پرده غنچه می‌درد خنده دلگشای تو

منکه ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

شاه‌نشین چشم من تکیه‌گه خیال تست جای دهاست ماه می بی تو مباد جای تو

*

برافشان زلف و صوفی را بیا بازی و رقص آور
که از هر رقعۀ دلش هزاران بت برافشانی
از آن جهت که سخن را بدرازا نکشد، هر چند دل فتوا نمی‌دهد، کوتاه می‌آیم و

هرچه فشرده‌تر می‌گویم که در قرن هشتم و نهم شاعران دیگری مانند امیر خسرو دهلوی، کاتبی ترشیزی، نورالدین جامی و سایرین مضمون را به کمال رسانده‌اند و هم در قرن نهم است که جمعی از شاعران برای مضمون و نکته عنوان تازه «خیال خاص» داده‌اند و شعر خالی از خیال را مطلوب ندانسته‌اند.

کمال خجندی در گذشته به سال ۸۰۳ هـ. می‌گوید:

کمال اشعار اقرانت چو اعجاز گرفتم سر به سر وحی است و الهام
چو خالی از خیال خاص باشد خیال است این که گیرد شهرت عام
و امیر شاهی متوفی به سال ۸۵۷ هـ. می‌گوید:

شاهی خیال خاص بگو از دهان درست چو نیست لذتی سخنان شنونده را
و در آخرین همین قرن که باریک‌اندیشی و مضمون‌پردازی نورالدین جامی متوفی ۸۹۸ هـ. جلوه تازه‌ای به شعر می‌دهد. چند شعر از این شاعر:

*

چراست گرد لب غنچه گشته غرقه به خون اگر نه صبح به دندان شبنمش نگرند

*

چون از دل گرم بگذشت خدنگ تو از بوسه پیکانش شد که آبله‌ام لبها

*

کدام پیرهن ناز دوخت شاهد گل که در هوای تو چون جیب غنچه چاک نشد
از جامی تا بازگشت ادبی یعنی قرن دهم و یازدهم و دوازدهم دوران شکوفان شاعران مضمون‌ساز و باریک‌اندیش است که به ذکر نامهای فروزان آنان بسنده می‌کنیم. زیرا آوردن نمونه‌های شعری این مقال را به دراز خواهد کشانید.

در این دوره است که دهها شاعر همچون باباغانی شیرازی (در گذشته به سال ۹۳۵)، هلالی جغتایی (کشته شده به سال ۹۳۶)، اهلی شیرازی (متوفی به سال ۹۴۲)، واقف خلخالی (۹۶۰)، فضولی بغدادی (۹۶۳)، غزالی مشهدی (۹۸۰)، عرفی شیرازی (۹۹۹)، نظیری نیشابوری (۱۰۲۱)، طالب آملی (۱۰۳۶)، کلیم همدانی (۱۰۶۱)، مسیح کاشانی (۱۰۶۶)، صائب تبریزی (۱۰۸۱)، واعظ قزوینی (۱۰۸۹)، اسیری اصفهانی (قرن ۱۱ معاصر افشاریه)، بیدل جغتایی (۱۱۳۳) و دیگران شعر فارسی را به اوج خیال رسانده و موج تازه‌تری پدید آورده‌اند.

درباره این دوران باید بگوئیم که گرچه توجه به مضمون و بدیعه در شعر فارسی هدف اکثریت شاعران است، ولی عده دیگر هم روانی و سادگی را پسندیده و اشعار بی پیرایه با معانی بلند به یادگار گذاشته‌اند که سینه‌ها از آنها آکنده و سفینه‌ها به جای مانده است. از این جمله‌اند:

مؤمن یزدی (معاصر صفویه)، محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶)، وحشی بافقی (در گذشته ۹۹۹)، ضمیری اصفهانی (در گذشته به سال ۱۰۰۰) و الهی قمی (حدود ۱۰۲۴)، ظهور ترشیزی (۱۰۲۵)، شیخ بهائی (۱۰۲۱) و چند تن دیگر.

اینک به دوران بازگشت ادبی قرون ۱۳ و ۱۴ رسیده‌ایم، گوئیم که منظور از این نامگذاری این است که گویندگان این دوران در ایران به پیروی از سبک قدما یعنی سبک خراسانی در قصیده و سبک عراقی در غزل روی آورده‌اند و الحق در این زمینه قدرت‌نمایی کرده‌اند.

با این حال سخن از مضمون که همزاد شعر است خالی نشده و اثرات دوره پیشین کم و بیش نمودار است.

ما برای نمونه، اشعاری از این دوران می‌آوریم و می‌گوئیم گرچه گویندگان این اشعار سبک قدیم را پسندیده‌اند، مضامینی هم در شعر خود پرورانده‌اند. از آذر بیگدلی متوفی به سال ۱۱۹۵:

به مهد شاخه طفل غنچه درخواست از این غافل
که شبها می‌دهد بلبل به خار آشیان پهلو
و یا:

یک قطره خون ز تیغ بتان وام کرده‌ام
از مجمر اصفهانی (گذشته به سال ۱۲۴۴):
در سینه جای داده دلش نام کرده‌ام

به چه عضو تو زند بوسه نداند چکنند
از نشاط اصفهانی (در گذشته به سال ۱۲۴۴):
بر سر سفره سلطان چو نشیند درویش

روشان فلکی را اثری در ما نیست
و یا:
حذر از گردش چشم سیهی باید کرد

گل فردوس نگیرد ز کف جور کسی
از اسرار سبزواری متوفی ۱۲۸۹:
که در این بادیه‌اش قسمتی از خاری هست

بشکن دلم که رایحه درد بشنوی کس از درون شیشه نبوید گلاب را
از صبوحی قمی از شاعران بدیعه گوی قرن ۱۳:

شبی به خواب زدم بوسه از لیش به خیال هنوز بر لب آن شوخ می زند تب خال
و یا:

آب حیاتش تراود از بن ناخن آنکه لب را نشان دهد بر سر انگشت
و یا:

به پای زلف تو یک کاروان دل افتاده است

شب است و قافله غافل به منزل افتاده است

از فانی سمنانی متوفی ۱۳۲۱:

شبم خون خیزد از بوم و بر گلزار ما

غنچه دل جوشد از خار سر دیوار ما

از غبار همدانی در گذشته به سال ۱۳۲۲:

تا خون به حلق شیشه چو عاشق گره نشد

ساغر دهان زخنده چو معشوقه بر نکرد

و یا:

دانه ما بگلو خوشه پروین دارد سعی دهقان نبود بیهوده دیواره ما

از دهقان سامانی در گذشته ۱۳۲۶:

این خط جاده ها که به صحرا نوشته اند یاران رفته با قلم پا نوشته اند

و یا:

مقام عشق بنازم که نیش بهرگ لیلی زنند و از رگ مجنون خسته خون بدر آید

از ادیب الممالک فراهانی در گذشته به سال ۱۳۳۶:

گیسوی خیالت به هوس یافتم ای وای در گردنم افتاده همین دام که رستم

و یا:

ترسم که در آئینه به بینند رخ خود را گیرد نظر از عاشق و بر خویش کند ناز

از ادیب پیشاوری در گذشته به سال ۱۳۴۹:

بدان صفت که به موج اندرون رود کشتی همی رود تن زارم در آب چشم ترم

و یا:

ز خود چو مایه ندارد از جان بکاهد هر ماه

همیشه از گهر خود چو خور زرافشان باش

در اینجا باید اضافه کنیم که در این دوران پاره‌ای از شاعران به سبک هندی شعر ساخته و از صائب و کلیم پیروی کرده‌اند. مثلاً حسن آتش اصفهانی متوفی به سال ۱۳۴۹ ه. ق که دیوانی قریب شش هزار بیت هم در این سبک پرداخته و دیوانش به سال ۱۳۳۱ ه. ش. چاپ شده است می‌گوید:

مرا به سبک کلیم است رغبتی آتش چنانکه خواجه شیراز طرز خواجه را

وی شیوه خود را «سبک تازه» نامیده است:

می‌خوان حضور دلبر جانانه آتشا این سبک تازه‌ای که تو امروز جسته‌ای

و به این شیوه می‌نازید:

چنین که شد سخن آتش بلند کرده تو روا بود که کند جا به روی دست سروش

از این شاعر است:

از آن سبب زده آئینه تکیه بر دیوار که روی خوب ترا دیده است و رفته زهوش

هنوز هم این شیوه پیروانی دارد و در اشعار شاعران معاصر مضمون‌سازی و بدیعه‌پردازی سخت نمودار است که بحث در این باره به‌مقال دیگر نیاز دارد.

هریک از انواع شعر از غنائی، روایی، نمایشی که زیباییها را با هنر تخیل هرچه باشکوه‌تر و روح‌نوازتر منعکس می‌سازد چه در جلوه معنی ساده و بی‌پیرایه و چه در شیوه مضمون و بدیعه از واقعیات عینی پرده بر می‌دارد.

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود

بین که جام زجاجی چه طرفه‌اش بشکست

منابعی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است:

۱- زبان شناسی و زبان فارسی، تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

۲- کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی، به اهتمام طاهری شهاب، تهران، سنائی.

۳- مجمع الفصحاح، رضا قلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، تهران،

امیرکبیر، ۱۳۴۰.

۴- آتشکده؛ تألیف لطفعلی بیگ بن آقاخان بیگدلی، به تصحیح حسین سادات

ناصری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.

۵- محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تألیف سعید نفیسی، تهران، ابن

سینا، ۱۳۴۱.

۶- زیبایی های سخن، محمد رضا دائی جواد، اصفهان، کتابفروشی تأیید،

۱۳۳۵.

۷- دیوان کلیم کاشانی.

۸- دیوان صائب تبریزی.

ماخذ

۱- زیانشناسی فارسی، پرویز ناتل خانلری

کس نمی بینم خریدار سخن

۲- غیر یارانی که مضمون می برند

از سخن سنجان طلبکار سخن

میرزای ما جلال الدین بس است

کج نهم بر فرق دستار سخن

راستی طبعش استاد من است

کلیم کاشانی

۳- زیبایی های سخن. محمد رضا دائی جواد.

۴- کلیم کاشانی

۵- صائب تبریزی

۶- بلبل آمل طالب آملی

۷- رضا قلیخان هدایت، مجمع الفصحا

۸- لطفعلی بیگ آذر، آتشکده

۹- اظهار نظر محمد طاهر نصر آبادی، غلامعلی خان آزاد سرو، سرخوش، شبلی نعمانی،

محمد علی تربیت و پروفیسور ادوارد براون انگلیسی.

۱۰- نظیر این مضمون شعر مخفی ایروانی است یا زیب النساء مخفی:

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل هر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا.

۱۱- درباره شب قدر که فردای آن نوروز بوده.